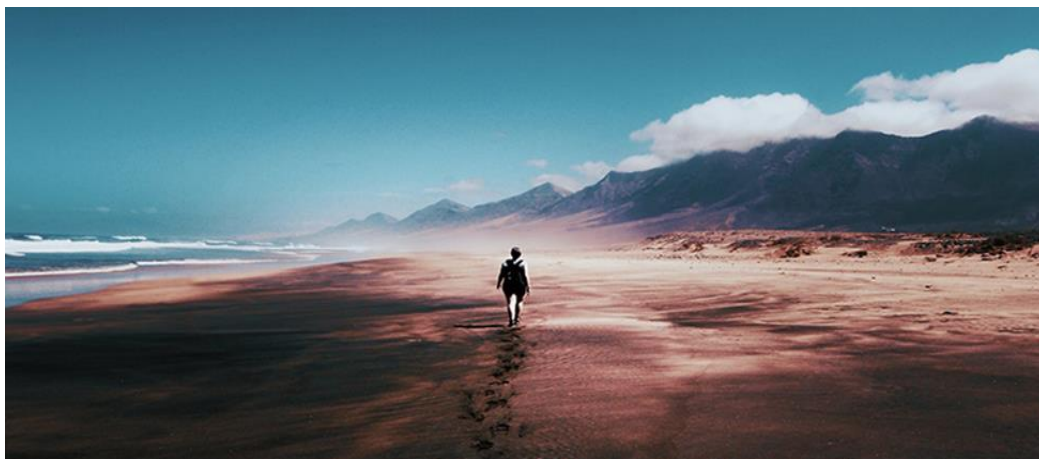


گشت و گذار در دل زیبایی ها و دیدن نکات مثبت از بزرگترین مزایای سفر است ، سفر هم تفریح است و هم آموختن درس ها و تجربیات جدید، در آخرین روز دی ماه سال 1397 سفر کوتاهی به جنوب کشورمان به بندر عباس و جزیره هرمز داشتم و از آنجایی که عادت من درنوشتن سفرنامه و تجربیات سفرهایم هست ، سفرنامه ای کوتاه و مختصر از سفرم به بندر عباس و جزیره هرمز نوشتم و علاقه مندم که ، شما دوستان گرامی وب سایت دکتر عماد فیاضی ، را در زیبایی ها و تجربیاتی که از این سفر آموختم ، شریک و سهیم کنم.



سفرنامه کوتاه بندر عباس و جزیره هرمز

سفر هموار نمودن راه سعادت مندی

یکی از راههای مهم آموزش علوم موفقیت ، آموزش از طریق ارائه گزارش سفرهاست . به طور کلی با سفر قسمت های مهمی از زیبایی ها و امکاناتی که خداوند در جهان برای ما خلق کرده مشاهده می کنیم و با دیدن این زیبایی ها و امکانات بیشتر متوجه خواهیم شد که خداوند بلند مرتبه چگونه با دست و دلبازی و سخاوت درهای نعمت و رحمت بی انتهای خویش را بروی ما خاکیان گشوده است.

از سوی دیگر ما با گردش در دل زیبایی های طبیعت از کوه و جنگل و صحرا گرفته تا بیابان های دور و دراز؛ تفکر و ذهنیت خویش را بر زیبایی ها و درواقع نکات مثبت آنچه می بینیم قرار می دهیم ؛ و به طبع با تمرکز بر نکات مثبت زندگی و ارسال فرکانس مناسب به جهان هستی ، در مدار دریافت نعمات و زیبایی بیشتر قرار گرفته و در حقیقت گام های موثری در جهت تحقق آرزوها و خواسته هایمان برخواهیم داشت. چرا که این قانون لایتغیر جهان هستی که بر هر چه توجه و تمرکز کنی آن را بسوی زندگی خویش دعوت می کنی و از آنجایی که تمرکز بر خوبی ها، احساس و فرکانس ما در مدار مثبت قرار می دهد فرمان و درخواستی که دنبال آن به کائنات صادر می کنیم، همانا دریافت اتفاقات خوب در زندگی ما خواهد بود.

سفر کردن درواقع بازگشت به فطرت آدمی، برای درک بهتر حقایق جهان هستی است، با سفر به نقاط مختلف جهان و تدبیر و تفکر در زیبایی های جهان هستی ، قوانینی را که خداوند در جهان وضع نموده بهتر درک خواهیم کرد از این رو طبیعت بهترین معلم انسانهاست چه دانشمندان بسیاری که در طول تاریخ دواى درد انسان را بازگشت به

طبیعت دانسته اند از ژان ژاک روسو متفکر انقلاب فرانسه در قرن هجدهم گرفته تا انبوه شاعران و عارفان پیوسته ما را به مشاهده طبیعت و بازگشت و تفکر به آن و دریافت رازهای آن تشویق کرده اند .

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفترست معرفت کردگار

علاوه بر همه مزایایی که برای سفر ذکر شد ، تجربه حضور در زیبایی های طبیعت مشحون از درس ها و آموزه هایی است که شاید در هیچ کلاس درسی نتوان آموخت. دیدن مکان های جدید، انسانهایی با افکار و سلاقی مختلف و زیبایی هایی که در هر گوشه ای از این جهان هستی وجود دارد نه تنها مفهوم زندگی را در دیدگاه ما عمیق تر می کند بلکه آرمانهای متعالی تری نیز برای ما می سازد. و مهمتر اینکه ما با سفر به نقاط مختلف بر بسیاری از ترسهایمان غلبه می کنیم و دیگر بدون هیچ ترسی به دل ناشناخته ها سفر کنیم.

علاوه بر این سفر ما را با شرح حال و احوال و آداب و عادات ملت ها بدون دروغ و بدون نقاب روبرو می کند. در سفر ما می توانیم نه تنها با خواص بلکه با عام و خاص از طبقات مختلف یک جامعه و یک فرهنگ در تماس باشیم و از هر چه دیدنی و گفتنی و شنیدنی است؛ در سفر خویش حظ و لذت کافی ببریم . از دیگر جنبه های اهمیت سفر و ارائه گزارش و تجربیات آن " در اصول موفقیت " این است که ؛ ما با سفر کردن افقها و جنبه های پنهان و تازه ای از آداب و رسوم گذشته سرزمینی که به آن سفر می کنیم، برایمان آشکار می شود، و اگر بتوان آن را با بیان قوی، سحرآمیز و خیال انگیز به رشته تحریر درآورد و همچون یک هنرمند چیره دست واقعیت را در وجود خواننده به تخیلی وصف ناشدنی تبدیل کنیم خواننده گزارش سفر؛ احساس می کند، حقیقتاً در کنار راوی بوده و عیناً در تمام وقایع و حوادث توصیف شده حضور داشته و آنها را در وجود خود نیز مجسم می بیند. بنابراین ضرورتی از زیبایی های طبیعی و درس هایی که از سفر به جنوب و شهرهای بندر عباس و هرمز داشتیم با شما عزیزان شریک می شوم.

آغاز سفر و درسی از یک تضاد

در روز یکشنبه سی ام دی ماه سال 97 بصورت غیر مترقبه ای به من پیام رفتن به یک سفر جذاب به سرزمین های گرم و جانبخش جنوب کشور مان یعنی شهرهای بندر عباس و هرمز به من رسید ، هرچند که در آغاز سفر ماجرای رخ داد که شاید چندان خوشایند نبود، اما از آنجایی که من در هر سفری ذهنیت خود را به این سو هدایت می کنم که هرچه در این سفر رخ دهد، برای من خیر و خوشی است. بنابراین با وجود تاخیر شش - هفت ساعته پرواز ما در رفتن به بندر عباس؛ این حادثه به ظاهر تلخ نتوانست ما را ملول سازد، بلکه برعکس با دوستان یکدل و یکرنگ خود مجالی یافتیم که از زمان بدست آمده حداکثر بهره را ببریم و از بودن با هم لذت بردیم و به پرسش های بسیار آنها در درس های پیشین موفقیت و ثروت آفرینی پاسخ گفتیم. قرار گرفتن در چنین فضای صمیمانه ای، توانست تاخیر کبیر و غیرقابل توجیه پروازمان را نه تنها بر ما سهل و آسان نماید، بلکه لحظات خوشی را نیز برایمان رقم زند. بنابراین مهم ترین درسی که از این تاخیر آموختیم این بود که ناخواسته ها و تضادها همواره در زندگی انسان رخ می دهد اما مهم این است که ما چه واکنشی به آن حوادث خواهیم داد، به قول اپیکتتوس فیلسوف معروف یونانی (۵۵-۱۳۵ م) این مهم نیست چه حادثه ای برای شما رخ می دهد مهم این است که شما چه واکنشی به آن نشان می دهید. پس مهمترین درسی که از برخورد با ناخواسته ها حاصل می شود این است که این موضوع چه پیامی و یا فرصتی را می تواند برایمان داشته باشد؛ اینکه آیا از وقوع آن اندوهگین شویم یا نه از برای رشد و ارتقای خویش از آن کمال بهره را ببریم و مهمتر این که همچنان بتوانیم احساس خوب را حفظ کنیم و گام در راه احساس بهتری گذاریم.

در ورود به شهر بندر عباس درهای هواپیما که برویم باز شد، نسیم ملایم و شرجی گونه هایم را نوازش داد ، به به هوای ملایم و بهاری در اوج یک زمستان؛ چه دلچسب و خواستنی است. سوار ماشین که شدیم جوانی سبزه رو و مودب ما را به منزل دوستانمان برد و جالب اینکه من با اینکه با میزبانانمان آشنایی قبلی نداشتم در نخستین برخورد چنان احساسی به من دست داد که گویا سالیان سال است که آنها را می شناسم و از عجایب روزگار اینکه چقدر با ایشان که ؛ نه تاکنون دیده بودمشان و نه سخنی با ایشان گفته بودم؛ احساس قرابت و نزدیکی و هم فرکانسی می کردیم ، و این عقیده که انرژی های مشابه در جهان یکدیگر را جذب می کنند باز هم برایم تداعی شد ، و دریافتم که ، با وجودی که این دوستان را اولین بار می دیدم و مهمانشان بودم ، کاملاً در یک مدار و فرکانس قرار داشته و احساس همدلی می کردم، به قول مولانا :

پس زبان محرمی خود دیگرست همدلی از همزبانی بهترست

ای بسا هندو و ترک همزبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان

به علاوه اینکه برای من تجلیات صفات این دوستان تازه یافته ، مشت نمونه ای از خروار بود و خصال نیکوی مردم جنوب و مهربانی و مهمان نوازی و خونگرمی شان را ، ما به وضوح در چهره و صفات میزبانان مان مشاهده می کردیم. اینکه چگونه هر آنچه از امکاناتی که داشتند در طبق اخلاص و اختیار میهمانانشان قرار می دهند.

شب نخست میزبانان ما را به دهستانی در 5 کیلومتری بندرعباس به نام ایسین بردند و در این دهستان ، محله ای به نام پاتل وجود داشت که رستوران هایی به سبک کاملاً سنتی در آنجا ساخته شده بود. این رستوران ها به صورت کلبه هایی کوچک که دیواره ها و سقفشان از حصیر و چوب و برگ های نخل درست شده بود، حال و هوای نوستالژی را به میهمانان منتقل می کرد



نمایی از دیوار های کلبه های کوچک که با چوب و برگ های نخل ساخته شده

در این محله علاوه بر پذیرایی با کباب هایی با گوشت تازه گوسفند، نوازندگان سنتی نیز در گوشه و کنار آن پرسه می زدند که گاه به در خواست مشتریان لحظاتی چند برایشان می نواختند و اوقات خوشی را برایشان می آفریدند. مانیز از حضور این هنرمندان گمنام که به چیره دستی سازه های سنتی را می نواختند بهره گرفتیم و من با خود می اندیشیدم که اینان اکثراً وضعیت مالی چندان مناسبی ندارند و اگر روی باورهایشان کار می کردند چقدر می توانستند با هنرشان ثروت و نعمت برای خود بیافرینند. و نمونه های بسیاری از گروه های موسیقی سنتی جنوب چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور هستند که، گروه های موفق را تشکیل می دهند. بنابراین به این موضوع توجه کردم که اگر انسان باورهای درست داشته باشد، از ساده ترین کارها می تواند میلیاردها ثروت تولید نماید.



نوازنده های سنتی محله پاتل بندر عباس

دریا ، تجلی عشق و زیبایی جاودانه



صبح دومین روز از سفرمان ، به کنار دریای زیبای خلیج فارس در بندر عباس رفتیم ، دریا برایم همیشه از مظاهر قدرت و اوج نمایش زیبایی های آفریده خداوند بوده است، مکانی سراسر عشق و زیبایی، لطافت و عظمت و آرامشی بی انتها ، خداوند ترا سپاس از زیبایی های بی نظیر دریای جنوب؛ دریایی که در چند روز اقامتم با زیبایی های آن زندگی کردم و از این همه زیبا یی خرسند و محظوظ شدم ، آنگاه که چشمانم را از بیکران آبهای جنوب که به اقیانوس های بزرگ جهان وصل می شود ، پر می کردم ، به قدرت و عظمت اداره کننده ای می اندیشیدم که چگونه جهانی به این عظمت را رهبری می کند ، بشر هنوز هم با این همه تکنولوژیهای پیشرفته از اعماق برخی اقیانوس ها بی خبر است و حال تصور کنید در کهکشان های دور و ناشناخته چگونه همه چیز با نظم بی نظیری بدون لحظه ای توقف به کار خود مشغولند، و اینجاست که در برابر اینهمه عظمت و زیبایی باید سر تعظیم فرود آورده و هزاران بار از نعمت این دریای بیکرانه شکر گزار باشیم ، صبح زود قبل از طلوع شگفت انگیز دریای جنوب در بندر عباس؛ نسیم خنک دریا نه تنها گونه ها که روح را گویی نوازش می داد ، سایه های تاریک کشتی های غول پیکر در ساحل بندر و تماشای نخستین تیغ کشیدن و تلالو خورشید صبحگاهی و تلاقی آن با پهنای آسمان نیلگون هر بیننده ای را براستی محسوس خود می کرد. لحظه بی نظیر طلوع خورشید ، که گویا از بستر یک کشتی عظیم برمی خواست برهیجان

لحظه طلوع می افزود ، با گذشت هر لحظه که این گوی آتشین از بستر دریا به آسمان برمی خواست گویی انوار طلایی اش در سراسر دریا انعکاس می یافت و دریا را تماما از طلای ناب می کرد؛ وه که چه لحظات شکوهمندی، لحظاتی مشحون از احساس و شگفتی و سپاسی از فراخنای قلبم برای خالق چنین عظمت ها و زیبایی ها.

دمی در ساحل دریا نشستن در هنگام طلوع و خیره شدن به امواج کوچک و بزرگی که همچون یک سمفونی زیبا تکرار می شوند، بس زیبا و وصف ناشدنی است، اگر چنین لحظاتی با سکوت آمیخته شود گویی دریا با شما سخن می گوید و چه نجوایی از تاریخ دور و درازی که براو گذشته برایت حکایت می کند؛ گویی قهرمانان و ناخدایان کشتی های بزرگ که در طی قرون و اعصار از این بندر گذشته اند در گوش تو رازهای نگفته را زمزمه می کنند، از سرزمین های شگفتی که در نور دیدند از خزائن و گنج های درون و بیرون دریا با تو سخن ها و رازها دارند .آه لحظاتی خیالم را به این قهرمانان و ناخدایان دریا می سپارم و اینکه در صبحگاهان و یا در دل سکوت شب چگونه به پهنه بی کرانه آبهای نیلگون دریا خیره می شدند و گاه چه بی تابانه منتظر دیدن نشانه هایی از آبادی و ساحل بودند . واینک باز از توسن خیالم به سحرگاه بندر عباس باز می گردم و با خود زمزمه می کنم که ای دریا، ای موج، ای گرامیتر، ای گرانتر موج، تو را من دوست می دارم .

قبل از اینکه شرحی از سفر رویایی و کوتاهم به جزیره زیبای هرمز را داشته باشم ، مایلیم از یک شخصیت فرهنگی که شاعری توانا ، نویسنده و مورخ نامی اهل بندرعباس در واپسین سالهای قاجار و اوایل دوران پهلوی یادی کرده باشم. هر چند میزبان فرهیخته من در آخرین شبی که میهمانش بودیم ، اطلاعات قابل توجهی از این مورخ نامی بندر عباس داشت و حتی تلاش هایی در جهت معرفی این بزرگ مرد کرده بود که با ناکامی روبرو شد ، اما واقعیت این است که همچنان در میان ایرانی ها و حتی بیشتر بندرعباسی ها چنین شخصیت هایی ناشناخته هستند ، و لذا در این سفرنامه کوتاه یادی از او شخصیت فرهنگی منطقه می کنم. او کسی نیست جز "**محمد علی مینابی بندرعباسی**" ملقب به **سیدالسلطنه کبابی** که در سال ۱۲۴۹ خورشیدی در بغداد زاده شد ،از آنجایی که پدرش حاج احمدخان سرتیپ معروف به حاج احمدخان کبابی از رجال عصر قاجار و از بزرگان وزارت خارجه ایران بوده و نمایندگی دیپلماتیک ایران در بغداد را در آن روزگار به عهده داشت، فرزندش در بغداد زاده شد. محمد علی پس از تحصیلات مقدمات در بوشهر و فراگیری شعر و عروض نزد ملا حسن کبگانی و تاریخ و جغرافیا نزد سید جمال الدین اسدآبادی و زبان انگلیسی را در مدرسه انگلیسی ها آموخت . او علاوه بر خدمات بسیار در بوشهر و بندرعباس و بندرلنگه و سایر مناطق خلیج فارس ، یک مورخ و نویسنده ای برجسته بود.او با تسلط بر زبان عربی و انگلیسی آثار متعددی را نه تنها در ادب فارسی که در ادب و تاریخ عرب به نگارش در آورد. برخی از آثار او مانند *مفاتیح الادب فی تواریخ العرب*، خلاصه فارسنامه ناصری، *برهان سدید* درباره مسقط، کتاب *المناس فی احوال الغوص و الغواص* که با نام *صدید مروارید* در سال ۱۳۰۸ در تهران منتشر ش، می توان نام برد.

علت نام کبابی بر وی، این بوده که او و پدرش به مناسبت ضیافت هایی که در خانه سلاطین مسقط و شیوخ آن و یا در بندر عباس، بوشهر و میناب، در خانه حاج احمد خان برپا می شده، در آشپزخانه او کباب هایی به سبک ایرانی و با ادویه های بی نظیری تهیه می شد که فوق العاده مطبوع و خوشمزه و مورد توجه میهمانان عرب و بزرگان منطقه می شد از این رو او و پدرش به کبابی مشهور شدند. *سیدالسلطنه* طبع شعر خوبی داشت و بسیار مهمان نواز بود و با وجود ثروت بسیار و فراوانی که داشت. اما در نهایت سادگی و در خدمت به مردم منطقه بسیار کوشا و گشاده دست، بود و همواره از ملیت ایرانی و فرهنگ شکوهمند آن به ویژه در مناطق خلیج فارس و دریای عمان حمایت های گسترده ای می کرد. تاسیس مدرسه جاوید و قرائتخانه در بندرعباس از مهمترین اقدامات مهم فرهنگی اوست. یادداشت های به جا مانده از او مشحون از حس وطن دوستی و ایرانی بودن است. او فضلاء و اهل علم زمان خود را می شناخت و کتابی نیز در خصوص بزرگان دیار بندرعباس نگاشته بود و در مجموع عشق عمیقی به فرهنگ و تاریخ و تمدن

ایران داشته و پرچمدار راستین اخلاق و مدنیت و فرهنگ ایرانی در سراسر نواحی جنوب کشورمان بود. وی بالاخره در چهاردهم مرداد ماه سال 1320 پس از گذراندن 69 بهار از زندگی پر بارش دارفانی را وداع گفت.

وقتی درباره ایشان با میزبان بندر عباسی خود گفتگو می کردم به این می اندیشم که چرا برخی از شخصیت هایی که این همه با فداکاری به میهن خویش خدمت کردند، فارغ از خطاها و یا نقاط ضعف شان، کسی آنها و خدماتشان را بدرستی نمی شناسد. سخن اینجاست که ما برای فرهنگ و تاریخمان چه می کنیم؟ ما چند نشان ملی برای بزرگان تاریخ و فرهنگمان تدارک دیده ایم؟ چند بزرگداشت و جشنواره برای گرامیداشت آنها برگزار کرده ایم؟ چقدر بناهای تاریخی مان را گرامی داشته و پاسداری کرده ایم؟ و مناسبت ها و اعیادمان را چگونه زنده کرده ایم؟ باور اینکه اینها، یعنی همین یادمان های رو به فراموشی، همین سنت های خاک گرفته فراموش شده، همین قهرمان های ملی و تاریخی، شریان های پیوند ما به فرهنگ غنی ملی و مذهبی مان است، همین هاست که باعث می شود که آنها را پاس بداریم. ما آنچنانکه شایسته است به فرهنگ و تاریخمان و قهرمانانمان ارج نمی نهیم و شاید روزی طعم تلخ این فراموشی و بی تفاوتی را بچشیم، و به خود آییم. اما امید که آن روز خیلی دیر نباشد.

مورخ و شاعری هنرمند و نیکو خصال از خطه جنوب



قبل از اینکه شرحی از سفر رویایی و کوتاهم به جزیره زیبای هرمز را داشته باشم، مایلم از یک شخصیت فرهنگی که شاعری توانا، نویسنده و مورخ نامی اهل بندرعباس در واپسین سال های عصر قاجار و اوایل دوران پهلوی، یادی کرده باشم. هرچند میزبان فرهیخته من در آخرین شبی که میهمانش بودیم، اطلاعات قابل توجهی از این مورخ نامی بندرعباس داشت و حتی تلاش هایی در جهت معرفی این بزرگ مرد کرده بود که البته با ناکامی روبرو شد، اما واقعیت این است که همچنان در میان ایرانی ها و حتی بیشتر بندرعباسی ها چنین شخصیت هایی ناشناخته هستند، و لذا در این

سفرنامه کوتاه یادی از این شخصیت فرهنگی منطقه می کنم. او کسی نیست جز "محمدعلی مینابی بندرعباسی" ملقب به سدیدالسلطنه کبابی که در سال ۱۲۴۹ خورشیدی در بغداد زاده شد، از آنجایی که پدرش حاج احمدخان سرتیپ معروف به حاج احمدخان کبابی از رجال عصر قاجار و از بزرگان وزارت خارجه ایران بوده و نمایندگی دیپلماتیک ایران در بغداد را در آن روزگار به عهده داشت، فرزندش محمد علی در بغداد زاده شد. او پس از تحصیلات مقدماتی در بوشهر و فراگیری شعر و عروض نزد ملا حسن کبگانی و تاریخ و جغرافیا نزد سید جمال الدین اسدآبادی و زبان انگلیسی را در مدرسه انگلیسی ها آموخت. او علاوه بر خدمات بسیار در بوشهر و بندرعباس و بندرلنگه و سایر مناطق خلیج فارس، یک مورخ و نویسنده ای برجسته بود. او با تسلط بر زبان عربی و انگلیسی آثار متعددی را نه تنها در ادب فارسی که در ادب و تاریخ عرب به نگارش در آورد. برخی از آثار او مانند مفاتیح الادب فی تواریخ

العرب، خلاصه فارسنامه ناصری، برهان سدید درباره مسقط، کتاب المناس فی احوال الغوص و الغواص که با نام صید مروارید در سال ۱۳۰۸ در تهران منتشر شد، می توان نام برد.

علت نام کبابی بر وی، این بوده که او و پدرش به مناسبت ضیافت‌هایی که در خانه سلاطین مسقط و شیوخ آن و یا در بندر عباس، بوشهر و میناب، در خانه حاج احمد خان برپا می‌شده، در آشپزخانه او کباب‌هایی به سبک ایرانی و با ادویه‌های بی نظیری تهیه می‌شد که فوق العاده مطبوع و خوشمزه و مورد توجه میهمانان عرب و بزرگان منطقه می‌شد از این رو او و پدرش به کبابی مشهور شدند. سدیدالسلطنه طبع شعر خوبی داشت و بسیار مهمان نواز بود و با وجود ثروت بسیار و فراوانی که داشت. اما در نهایت سادگی و در خدمت به مردم منطقه بسیار کوشا و گشاده‌دست، بود و همواره از ملیت ایرانی و فرهنگ شکوهمند آن به ویژه در مناطق خلیج فارس و دریای عمان حمایت‌های گسترده ای می‌کرد. تاسیس مدرسه جاوید و قرائتخانه در بندر عباس از مهمترین اقدامات فرهنگی اوست. یادداشت‌های به جا مانده از او مشحون از حس وطن دوستی و ایرانی بودن است. او فضلاء و اهل علم زمان خود را می‌شناخت و کتابی نیز در خصوص بزرگان دیار بندر عباس نگاشته بود و در مجموع عشق عمیقی به فرهنگ و تاریخ و تمدن ایران داشته و پرچمدار راستین اخلاق و مدنیت و فرهنگ ایرانی در سراسر نواحی جنوب کشورمان بود. وی بالاخره در چهاردهم مرداد ماه سال 1320 پس از گذراندن 69 بهار از زندگی پر بارش دارفانی را وداع گفت.

وقتی درباره ایشان با میزبان بندر عباسی خود گفتگو می‌کردم به این می‌اندیشم که چرا برخی از شخصیت‌هایی که این همه با فداکاری به میهن خویش خدمت کردند، فارغ از خطاها و یا نقاط ضعف شان، کسی آنها و خدماتشان را بدرستی نمی‌شناسد. سخن اینجاست که ما برای فرهنگ و تاریخمان چه می‌کنیم؟ ما چند نشان ملی برای بزرگان تاریخ و فرهنگمان تدارک دیده‌ایم؟ چند بزرگداشت و جشنواره برای گرامیداشت آنها برگزار کرده‌ایم؟ چقدر بناهای تاریخی‌مان را گرامی داشته و پاسداری کرده‌ایم؟ و مناسبت‌ها و اعیادمان را چگونه زنده کرده‌ایم؟ باور اینکه اینها، یعنی همین یادمان‌های رو به فراموشی، همین سنت‌های خاک گرفته فراموش شده، همین قهرمان‌های ملی و تاریخی، شریان‌های پیوند ما به فرهنگ غنی ملی و مذهبی‌مان است، همین هاست که باعث می‌شود که آنها را پاس بداریم. ما آنچنانکه شایسته است به فرهنگ و تاریخمان و قهرمانانمان ارج نمی‌نهیم و شاید روزی طعم تلخ این فراموشی و بی تفاوتی را بچشیم، و به خود آییم. اما امید که آن روز خیلی دیر نباشد.

جزیره هرمز ، زیبایی بی نهایت (ساحل یا بهشت لاک‌پشت‌ها)



روز سوم از سفر عازم جزیره بسیار بی نظیر و زیبای هرمز شدیم، در ساحل بندر سوار یک کشتی مسافربری دوطبقه شدیم هیجان این سفر دریایی هوای مطبوعی که همچون هوای بهاری گونه هایم را نوازش می داد و جلوه گاه آبی دریا مرا چنان مفتون خود کرد که از خود بیخود شدم.

بعد از پیاده شدن از کشتی با تاکسی های موتوری که مختص جزیره هرمز بود به محل اقامتمان رسیدیم. هرمز تنها یک جزیره کوچک نیست، بلکه سرزمینی پر از شگفتی و راز و رمز است، مکانی متفاوت که دوست داری تنهای تنها ساعت ها بر سواحل رویایی اش بنشینی و سیر آفاق و انفس کنی و با خالق اینهمه زیبایی راز و نیاز کنی، جایی که احساس میکنی آخر دنیا است، دریک جزیره کوچک اما سرشار از انرژی و راز، اینجا آسمان و زمین و کوههای متفاوت تر از هر جای دیگر دنیا است، بازی رنگها در این جزیره زیبا، تو را به حیرت می اندازد، همه جا بازی رنگها را می بینی غار رنگین کمان، ساحل سرخ، صخره لاکپشت ها با موج های سبز، کوههای نمکی با رنگی قهوه ای ولی استثنایی، آری هرمز سرزمینی با خاک های رنگی است، همانجا که قرمزی خاک و آبی دریا با هم یکی می شوند. جایی که رنگ سبز و روشن و درخشان جلبک ها با آب دریا چنان آمیخته می شود که گویی آبی برنگ شربت های بهشتی را در برابر دیدگانت قرار میدهد. و به حق باید گفت هرمز از آن جزایر نایابی است که قبل از ترک این دنیا؛ حتما باید آن را دید و با زیبایی هایش زندگی کرد.

در این شهر کوچک اکثر خانه کوچک و نقلی است، در اطراف محل اقامتمان خانه های کوچک یک طبقه و بلوارهایی خاکی با درختان نخل پوشیده شده بود. بلوارهای این شهر کوچک و زیبا همواره یک سوییچ به چشم انداز دریا ختم می شد. ما پس از ورود به هرمز، لحظاتی کوتاه و گذاشتن وسایل مان در اقامتگاه؛ بی فوت وقت، راهی نخستین تفرجگاه جزیره هرمز یعنی ساحل یا بهشت لاکپشت ها که یکی از جاذبه های دیدنی هرمز هست، شدیم. این منطقه به دیواره خلیج فارس نیز شهرت دارد در واقع این ساحل زیبا به خاطر صخره های مستحکم و عظیمی که دارد، به دیواره خلیج فارس مشهور شده است. منظره ای که بی هیچ تردیدی؛ مشابه اش را در هیچ جای ایران نخواهید دید، حقیقتا ترک این مکان و فارغ شدن از تماشای غیر قابل وصف این چشم انداز بی نظیر برایم سخت بود، وقتی از فراز این صخره بلند به ساحل هلال گونه دریا می نگریستی و رنگ سبز موج ها را که از مخلوط شدن آب دریا با جلبک های دریایی، یک رنگ سبز خاص و درخشانی بوجود آورده بود، نگاه می کردم؛ گویا لحظاتی خود را در دنیایی دیگری که به مجاز نزدیکتر بود تا به حقیقت یافتم و دقایقی چند مسخ و محسور این فضای فوق العاده شدم.



پس از بازدید از صخره لاک پشت ها، هنگام تاریک شدن هوا به مرکز شهر هرمز رفتیم و خود را میهمان غذاهای لذیذ دریایی این سرزمین زیبا کردیم، ماهی ها و میگوهای تازه و درشت همراه با ادویه و چاشنی هایی از جنوب، که به آنها مزه ای خاص بخشیده بود به واقع طعم خوشش را، در ذهنمان جاودانه کرد.

پس از گذراندن شیی سراسر خاطره، صبح زود به دیدار سپیده صبح در ساحل زیبای هرمز رفتیم، باز همان زیبایی های دریا و همان شگفتی ها اما با عرصه ای به مراتب بکرتر و شکوهمند تر از بندر عباس نظاره گر لحظاتمان شد. واندکی پس از دیدار و قدم زدن مجنون وار در ساحل دریا بار دیگر، سوار بر رایج ترین وسیله نقلیه هرمز یعنی همان وانت موتوری شدیم، راننده وانت موتوری ما از مردان نیک جزیره بود و صداقت رفتاری و صمیمیت نگاه و متانت کلامش مرا سخت مجذوب خود کرده بود، درنگاه و چهره اکثریت مردمان جزیره هرمز یک مظلومیت و مهربانی خاص با لبخندی دلنشین وجود دارد و همین ویژگی مثبت باعث می شود که گردشگران و تفرج کنندگان به هرمز از آنان خاطره خوش داشته باشند و آرزو نمایند که بار دیگر به این سرزمین شگفت انگیز و زیبا با مردمان دوست داشتنی سفر کنند، نکته مهم دیگری که از این مردمان نیکو خصال قابل ذکر است این بود که؛ در بینشان یک نوع وحدت و همبستگی و اعتماد خاصی حاکمیت داشت که من در جای دیگر کمتر مشابهنش را دیده بودم، برای نمونه وقتی برای خرید غذا و مایحتاج یا صنایع دستی به فروشندگان آنها مراجعه می کردیم و چنانچه پول نقد همراه نداشتیم و امکان استفاده از عابربانک نیز میسر نبود، قرار بر این نهاده می شد که در پایان سفر مبالغ اجناس خریداری شده را یکجا به رانندگان وانت موتوری داده تا او بدست آنها برساند و این اعتماد دو طرفه باعث می شد هم مسافران مجالی برای پرداخت با عابر بانک بیابند و لنگ نمانند و هم فروشندگان از فروش اجناس خود باز نمانند.

جزیره هرمز : دره سکوت یا دره نمکی

تفرجگاه بعدی مان دره سکوت بود. سکوتی عمیقی که در این دره حکفرما بود، برای ما که عادت کردیم که در دره ها انعکاس صدا خویش را بشنویم و در آنجا نمی شنیدیم، سخت تامل برانگیز بود، این مکان شاید از معدود دره هایی در جهان باشد که از این ویژگی خاص برخوردار است و شاید تنها جایی است که این تمثیل مولانا را نمی توان در آنجا بکار برد که :

سوی ما آید نداها را صدا

این جهان کوه است و فعل ما ندا

هرچند که انعکاس افعال ما به خودمان، حتی در آن مکان نیز استثنا پذیر نیست. البته از آنجایی که این دره از سنگ های نمکی انباشته شده انعکاس صداها وجود ندارد ولی از طرفی دیگر چون سنگ نمک انرژی بسیار مثبتی از خود آزاد می کند حال و هوای ما بعد از اندکی توقف در این دره زیبا و محسوس کننده بکلی تغییر کرد. نام دیگر این دره زیبا دره نمک تبرزن است، چرا سنگ های نمکی این دره بسیار سخت و مقاومند به گونه ای که در گذشته برای جدا نمودن نمک کوه های این منطقه باید از تبر استفاده می کردند.



در قسمتی از این دره کوه زیبا و شگفت آوری را می بینید که با نمک های بلورین و شیشه ای پوشیده شده است، مشاهده تصاویر خیالی این، کوه مرا به یاد شخصیت های ماورایی و مقدس می انداخت که انگار با یارانشان با

عباهایی به رنگ روشن در کنار یکدیگرند و تو گویی همچون مسیح و حواریونش یا پیامبر و اصحابش غرق در مناجاتی عارفانه در برابر معبود خود مشغولند .



جزیره هرمز ، دره مجسمه ها

بعد از گذر از دره نمک با اندک فاصله ای به سمت ساحل، در نزدیکی ساحل ماسه‌های نقره‌ای به دره مجسمه های هرمز که از عجیب ترین صحنه های طبیعت است می رویم، این فضا مرا به یاد دره ستاره ها در روستای "برکه خلف" جزیره قشم که چند سال پیش از آنجا دیدار کردم، انداخت، ولی تفاوت این دو مکان در این بود که در هرمز دره مجسمه ها از کوهها و صخره ها و به عبارتی از سنگ های آتشفشانی درست شده بود، در حالی که در دره ستاره ها ی قشم جنس کوهها و صخره ها از نوع خاصی از خاک زرد رنگ بود، از سیمای سنگ‌ها ی دره مجسمه ها می‌توان دریافت که در طول هزاران سال که جزیره هرمز به تدریج از آب بیرون آمده، روند فرسایش روی آن‌ها چه نقش های بدیع و شگفت انگیزی ساخته است، بنابر تحقیقات زمین شناسی عمر جزیره هرمز به ۶۰۰ میلیون سال قبل و عمر بیرون آمدن آن از آب به حدود بیش از ۵۰ هزار سال پیش می‌رسد.

این دره یکی از زیباترین جلوه‌های فرسایش در جزیره را برایمان به نمایش می‌گذارد. هزاران سال باران، باد و جریان های شدید هوایی بر بلندای کوهها کوفته اند و اشکالی پدید آمد که گویا افسانه آفرینش را برایمان بازگو می‌کند دست آدمی در ساختن این مناظر نقشی نداشته است ، در این دره به هرسو نظر میکنی اشکال مختلفی از هیکل و چهره انسان گرفته تا حیوانات را درحالات مختلف به نظرت جلوه گر می‌کند و گاه نیز صحنه های وهم انگیزی از غول ها و دایناسورهای ما قبل تاریخ را برایت به نمایش می‌گذارد. سنگ‌هایی در اشکال مختلف که هر یک از این سنگ‌های شگفت‌انگیز با قدرت تخیل بینندگان به حیوانی تشبیه می‌شوند؛ یکی سر عقاب، دیگری دایناسورهای کوچک و بزرگ و گاه نیز سنگ‌هایی به عظمت اژدهایی در حالت‌های مختلف. بی تردید این شکل های گوناگون تراش خورده مایه اعجاب هر بیننده ای است شکل های زیبا، تندیس های حیرت انگیز و بدیع که گویی دستان هنرمند طبیعت صورتی آشنا به آنها بخشیده اند .

با گذر از میان سنگ‌های بزرگ و با تحمل دشواری راه‌گذر، به پرتگاه بسیار عمیقی می‌رسیم که حدوداً پنجاه متر بالاتر از سطح دریا است. درواقع این پرتگاه عمیق در انتهای دره مجسمه‌ها قرار دارد که خود از زیباترین جلوه‌گاه سواحل مناظر ساحل خلیج فارس است. وقتی به این انتها رسیدیم احساس کردم که من در جلو و در پشت سرم لشکری از دایناسورها و حیوانات عجیب و غریب که هرکدام گهگاه با نعره‌های خاص و گهگاهی نیز با سکوتی وهم‌انگیز به چشم‌انداز ساحلی رویایی نگریسته و آنگاه بر پشت بزرگترین اژدها سوار شده و سراسر جزیره را دور زده و باز به این دره زیبا بازمی‌گردیم.



فرش خاک هرمز نمادی برای جزیره

یکی از جلوه‌های خاص این جزیره ساختن فرشی با خاک‌های رنگین جزیره است، سه سالی است که در مناسبت‌های مختلف بر بستر یکی از زیباترین سواحل این جزیره عده‌ای از مردمان هنرمند و صاحب ذوق گردهم می‌آیند و فرشی از خاک‌های رنگارنگ جزیره و با طرح‌های بکر و دیدنی ترسیم می‌کنند. در نیمه دوم هر سال که بیشتر فصل سفر به جنوب است و یا در اردیبهشت ماه به مناسبت روز ملی خلیج فارس این برنامه تکرار می‌شود. برای ابداع و خلق این اثر هنری حدود ۱۸ نوع خاک رس در رنگ‌های متفاوت استفاده می‌شود، گویا خاک‌های این جزیره یک مداد رنگی جادویی در دست هنرمندان قرار می‌دهد که تصاویری از زیباترین نمادهای این جزیره خلق

کنند، لاک پشت دریایی، آهوان کوچک و زیبایی که در جزیره روزگار می گذرانند، لباس های رنگین زنان هرمزی ، قایق های ماهیگیری و قلعه پرتغالی ها و بالاخره پرندگان افسانه ای همچون سیمرغ از جمله نمادهای ترسیم شده بر این فرش استثنایی هستند.



معدنی از خاک سرخ و گلگون هرمز

معدن خاک سرخ از شگفتی های منحصر به فرد جزیره هرمز است در قسمتی از ساحل دریای هرمز خاک ساحل و تپه کنار آن تماما سرخ رنگ است. خاکی که اهل جزیره و اطراف خلیج هم از آن می خورند و هم استفاده های آرایشی - بهداشتی داشته ، ترکیبی از این خاک و نمک در یک خمره یا قوطی در معرض تابش آفتاب قرار می دهند و با گوشت ماهی خاصی در هم می آمیزند و خوراکی درست می شود که مورد علاقه اهالی هرمز است به علاوه ترکیبی از این خاک و آب را به روی نان های خاصی می زنند که مورد علاقه و توجه بندر عباسی هاست که فیلم کوتاهی از آن در بخشی از این گزارش پرداخته ایم.



ساحلی نقره فام

درست در پایین ساحل معدن خاک سرخی که از شگفت انگیز ترین پدیده های ساحلی است، در هرمز برخورد می کنید و آن ساحلی باشن های نقره ای که هم در شب و هم در روز درخشش دارد زیبایی این ساحل درخشنده واقعا محسوس کننده است.



قلعه پرتغالی ها آخرین تفرجگاه ما در هرمز

قلعه پرتغالی ها در بخش های مهمی از جزایر جنوبی ایران از جمله جزیره استراتژیکی هرمز مشاهده می شود که عملا به دوران حاکمیت پرتغالی ها در مناطق جنوبی ایران برمی گردد، امروز این قلعه باقیمانده از آن دوران تبدیل به یکی از جذابیت های دیدنی این جزیره شده است و هنگامی که خط ساحلی جزیره را دور می زنید، از جلوی این قلعه نیز عبور می کنید .



احساس خاصی قبل از دیدار این قلعه همانند احساسی که از دیدن قلعه پرتغالی ها در قشم ، به من دست داده بود، گویا دوباره در تمام وجودم رخنه کرده بود. بیش از بیست سال بود که در دانشگاه درسی را تحت عنوان "رشد سرمایه و گسترش استعمار و امپریالیسم در غرب" را ارائه می کردم، بارها برای دانشجویانم از چگونگی و علل باز شدن پای پرتغالی ها به سرزمین های شرق به خصوص سرزمین ایران بحث کرده بودم، به علل و عوامل، روند حوادث و درگیری

ها و نتایج و آخر کار پرتغالی اشاره می‌کردم و اینک با صحنه‌های تاریخی که سال‌ها درباره آن بحث کرده بودم، روبرو می‌شدم. از این رو بود که شوق دیدار این قلعه تاریخی هر لحظه وجودم را بیشتر لبریز می‌کرد. در هر روز نیز من از ویرانه‌های دژی یک پارچه از سنگ و ساروج که در سال‌های آغازین سده‌ی شانزدهم میلادی توسط دریاسالاران پرتغالی ساخته شده است، دیدن کردم.



از نظر تاریخی پس از بسته شدن دریای مدیترانه توسط عثمانی‌ها و پسرفت دولت شهرهای ایتالیا از لحاظ تجاری در تجارت این منطقه، نیاز به کالاهای شرقی و نیز دست یافتن به ثروت‌های افسانه‌ای شرق هرگز از بین نرفت، درست در این زمان است که ما با اکتشافات وسیع جغرافیایی روبرو می‌شویم و آمدن غربی‌ها به شرق روبرو می‌شویم به علاوه بهبود وضعیت کشاورزی و گسترش صنعت دریانوردی این روند را تسریع کرد. بنابراین اروپایی‌ها با بسته شدن دریای مدیترانه برای ارتباط با شرق 2 راه در پیش گرفتند یا باید از کناره‌های اقیانوس اطلس حرکت می‌کردند و سراسر قاره آفریقا را برای رسیدن به شرق دور می‌زدند یا بنا به فرضیه کرویت زمین با رفتن به طرف غرب نهایتاً به شرق می‌رسیدند.

پرتغالی‌ها برای رسیدن به شرق راه نخست را انتخاب کردند و اولین بار شخصی به نام **بارتولومئو دیاس** و بعد از او **واسکودوگوما** بادورزدن قاره آفریقا به خلیج فارس و درواقع سرزمین‌های شرقی رسیدند این نخستین باری بود که مستقیماً اروپائیان و بدون واسطه به شرق می‌رسیدند. آغاز این ماجراها به اوایل سده شانزدهم برمی‌گردد درواقع دریانوردان اسپانیایی و پرتغالی که در آن هنگام بهترین ناوگان را در دست داشتند و خود دریانوردانی بسیار ورزیده بودند، به زیرکی دریافتند که کلید دستیابی به هندوستان ثروتمند و غارت این نیم قاره‌ی ناشناخته‌ی زرخیز، تنگه‌ی هرمز است و چنانچه دهانه‌ی خلیج فارس را در اختیار داشته باشند، بر آب‌های مدیترانه تا اقیانوس هند چیرگی خواهند داشت.¹

1- احسان یغمایی، کاوش در قلعه‌ی پرتغالی‌ها، برداشت 27 اسفند سال 89، سایت اینترنتی <http://irandidar.com/index.php?option>



چهره ای از واسکودوگوما

قلعه‌ی پرتغالی‌ها در هرمز به سال 1507 میلادی توسط آلفونسو آلبوکرک Alphonso de Albuquerque بنیانگذاری شد و ساخت آن نزدیک سی سال به درازا انجامید. این دژ برای استقرار دریاسالاران پرتغالی، سربازان دریایی و نگهداری و مراقبت کشتی‌های بازرگانی یا نظامی پرتغالی برپا شده بود که با نگرش به اهمیت سوق الجیشی بسیار زیادجزیره‌ی هرمز، بر دیگر دژهای خلیج فارس مرکزیت و برتری داشته است. دژهای دیگری چون دژ قشم، دژ لارک، دژ بندر کنگ، و ده‌ها قلعه‌ی نظامی پرتغالی در خلیج فارس (و به ویژه دهانه‌ی آن) به گونه‌ی دژهای پشتیبانی و انبار مهمات بوده است. حضور نیروهای پرتغالی در جزایر ایرانی قشم و هرمز تا عصر صفوی و ربع اول قرن هفدهم میلادی به درازا کشید و طی صدو هفده سال استیلای بیگانگان بر آبراه استراتژیک خلیج فارس، ثروتهای مردم این منطقه توسط اشغالگران به غارت رفت.

ازطرفی انگلیسی‌ها هم حضور پرتغالی‌ها را مانع بزرگی برای تجارت خود میدانستند بنابراین درگیری‌ها آغاز شد تا اینکه در سال 1031 ه.ق/ 1622 م ایرانی‌ها از غفلت پرتغالی استفاده کردند و با کمک انگلیسی‌ها یک لشکر عظیم به رهبری امام قلی خان سردار شجاع ایرانی و حاکم فارس در زمان شاه عباس به قشم وارد شد، به این ترتیب انگلیسی‌ها از دریا و ایرانی‌ها از راه خشکی وارد یک نبرد سهمگین شدند. و در نهایت ریشه پرتغالی را از جزایر خلیج فارس کردند. ورود به قلعه پرتغالی‌ها در هرمز و قرار گرفتن در حیات وسیع آن و نظاره بر ساختمان‌ها و بناهای نیمه ویران این بنای تاریخی مرا به یاد آخرین آیه از سوره مریم در قرآن کریم انداخت که اشاره شده به اقوامی که زمانی کرو فری داشتند و اینکه چه ظلم‌ها و ستم‌ها کردند، اما امروز دیگر از آنها خبری نیست، نه آنها را حس می‌کنی و نه صدایی از آنها می‌شنوی " و چه بسیار نسل‌ها که پیش از آنان هلاک کردیم آیا کسی از آنان را می‌یابی یا صدایی از ایشان می‌شنوی"¹ چشمانم را به آهستگی لحظاتی می‌بندم در حالی که در 24 ژانویه سال 2019 میلادی هستم، توسن خیالم را به سال 1507 میلادی می‌برم، درست در وسط حیاط قلعه پرتغالی‌ها، قرار دارم و این صحنه‌ها را بروشنی نظاره‌گر هستم. قلعه تازه ساخته شده و حیاط قلعه پر از سربازان و دریانوردان مسلح پرتغالی بود، اکثرا با قدو قامت بلند و هیکل‌های تنومند که در اثر سختی کار درکشتی ورزیده شده بودند. لباس‌ها و ردهای بلند قرون وسطایی بالاپوششان، چکمه‌های چرمی ساق بلند، شمشیری که در کمر آویخته بودند، تفنگ لوله‌درازی که بردوش حمایل کرده بودند، با صورت‌هایی قرمز و آفتاب سوخته، و با موها و ریش‌های بلند و انبوهشان، تصویری مهیب از ایشان، در ذهنم ساخته بود. انعکاس صدای سم اسبان دریانوردان بر سنگ فرش حیات قلعه در گوش من پیوسته طنین انداز بود. در روی تراس بلند قلعه دو فرمانده ارشد

¹ - وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا (سوره مریم آیه 98)

پرتغالی پرنس آلپوکرک و پرنس واسکودوگوما ، هرکدام با کلاه های اشراف زادگان پرتغالی و با شل های به رنگ های سیاه و سرخ که در مسیر بادهای ساحلی همچون پرچم هایشان، به اهتزاز در آمده بود؛ قرار داشتند. هردوی شان فارغ از تمام هیاهوهای سربازان و دریانوردان قلعه ؛ با نگاهی تیزبین همچون عقاب؛ برپهنه آبی رنگ و زیبای دریای خلیج فارس می نگریستند و در این لحظه، تنها خدا می داند که چه اندیشه هایی در سر داشتند و چه نقشه هایی برای فتح مناطق استراتژیک دیگر نقاط این مرز و بوم در سر می پروراندند.

پس از مرور کوتاه این لحظات تاریخی نفس گیر، چشمانم را می گشایم و در برابر دیدگانم، قلعه ای با ساختمان هایی نیمه ویران و مردمی مشتاق بازدید از این خرابه ها، می بینم. و با خود می اندیشم که اکنون دیگر اثر و خبری از استعمارگران پرتغالی که بیش از صد سال این بخش زیبا از میهنم را، در اشغال متجاوزانه خود داشتند؛ نیست. در عالم واقعیت نه احدی از آنها را می بینم و نه دیگر، صدایی از آنها می شنوم. برآستی تاریخ برای انسان چه عبرت انگیز است.

اما ویژگی های این قلعه تاریخی ؛ این دژ به عنوان دژ مرکزی پرتغالی ها در ایران کاربردهای متعددی داشته انباری برای مهمات جنگی ، منبع ذخیره ی آب شیرین ، برای سربازان و کشتی های پرتغالی بوده است. در چهارگوشه ی آن چهار برج استوانه ای ویران دیده می شود و چنین است دیوارهای بیرونی و اتاق ها و انبارهای درونی، همه ویرانه، بر هم ریخته و از خاک و سنگ و آوار پر شده . در قسمتی از این قلعه مکانی با ستونها پهن و بلند وجود دارد که برخی معتقدند از این مکان به عنوان کلیسا و مناسک خاص آن استفاده می شد. پرتغالیان از برجهای دیده بانی قلعه که دیدگاهی فراگیرنده داشت، رفت و آمد کشتی های جنگی و تجاری را در آبهای خلیج فارس زیر نظر می گرفته اند. متأسفانه قلعه های پرتغالی ها هم اینک در جزایر قشم، هرمز و لارک به حال خود رها شده اند و هر روز بخش هایی از این آثار فرو می ریزد. به گفته ساکنین محلی قبلا سفیر پرتغال در ایران در مذاکراتی که با مسؤولان ایرانی داشته، خواستار همکاری برای بازسازی قلعه ها در جزایر قشم، هرمز و لارک شده است. اما این توافقات صورت نگرفته و کار مرمت و بازسازی این قلعه ها همچنان باقی مانده است. در حالی که اگر این قلعه ها مرمت و بازسازی می شد ، بستری برای گسترش گردشگری در این مناطق به شمار می رفت.



دیدار از قلعه پرتغالی ها آخرین منظر گاه ما، در هرمز بود، بعد از ظهر همان روز با کشتی مسافری به بندر عباس و از آنجا راهی تهران شدیم، در هنگام بلند شدن هواپیما از فرودگاه بین المللی بندر عباس با خود می اندیشیدم چه خوب می شد، بار دیگر و در زمانی گسترده تر، دیدار مجدد زیبایی های جانبخش این سرزمین گرم و مردمان مهربانش ، برایم میسر می شد.

پایان سفرنامه